

یونس مولایی: «من از موزه‌هایی مانند موزه هنر در نیویورک و موزه‌های متعدد اسمیتسونیان در واشنگتن دیدن کرده‌ام. امری که در همه آنها مرا بی‌نهایت به حیرت انداخت این بود که موزه‌های مذکور تقریباً تمام آثار باستانی و مصنوعات هنری ایران را در فاصله زمانی ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ تصاحب کرده بودند. بویژه متوجه شدم موجودی عظیم اشیای دوران ساسانی و اسلامی از جمله سفالینه‌های به غایت منحصر به فرد و ارزشمند نیشابور در موزه متروپولیتن همگی در دهه ۱۹۳۰ به تملک این موزه درآمده‌اند. یک محراب بزرگ ۱۴۰۰ ساله از جنس کاشی لعابی متعلق به اصفهان بیش از سایر اشیای توجهم را به خود جلب کرد. این محراب نیز در همان دهه ۱۹۳۰ به این موزه منتقل شده بود اما اثر هنرمندانه‌ای به این بزرگی که حدود ۱۳۰۰ سال در یکی از مساجد اصفهان آرام گرفته بود چگونه از نیویورک سردرآورده است؟»

شاید این بند را بتوان از پرحیرت‌ترین و تاثیرانگیزترین بندهایی دانست که یک تاریخ‌نگار ایرانی روی کاغذی ثبت کرده است؛ بندی که خواندن آن در هر زمان و مکان برای یک ایرانی دریایی از پرسش‌ها پیرامون سرنوشت به تاراج رفته یک تمدن را ایجاد می‌کند؛ آثاری از یک تمدن که حالا همچون خانواده‌ای متلاشی شده هرکدام از اعضای آن در گوشه دنج یکی از موزه‌های مشهور جهان و هزاران کیلومتر دورتر از محل تولد و زیست خود جا خوش کرده‌اند. آتش‌سوزی کلیسای نوتردام پاریس به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین و استراتژیک‌ترین بناهای تاریخی اروپا هر چند که تبدیل به یکی از تلخ‌ترین روزهای مردم قاره سبز بویژه فرانسویان شد اما مانند هر خبر دیگری که با سوزه انهدامی از آثار به‌جا مانده باستانی تنظیم می‌شود، بار دیگر این پرسش را ایجاد کرد که دقیقاً بر سر آثار باستانی ایران که نه با آتش‌سوزی یا حمله گروه‌های تکفیری که با پوششی از باستان‌شناسی و شرق‌شناسی به سرنوشت تلخ دیگری دچار شده‌اند، چه آمده است؟ محمدقلی مجد که در ابتدای این نوشتار قوٰلی تلخ از او پس از مشاهده موزه‌های آمریکایی را نقل کردیم، در کتاب «تاراج بزرگ» سعی کرده است به بخشی از این پرسش که «چه بر سر میراث فرهنگی و باستانی ایران آمد؟» جوابی مستند بدهد. متن پیش‌رو تلخیصی از این کتاب در باب چگونگی جرقه خوردن ورود غرب به روند تاراج میراث ملی ایرانیان در سایه خیانت حکام کوتاه‌بین قاجار و پهلوی است.

■ **شروع طمع به تاریخ خاور میانه**

با سفر «کارستن نیبور» محقق بزرگ دانمارکی به مصر، ایران و بین‌النهرین در فاصله سال‌های ۱۷۶۰ تا ۱۷۷۰ میلادی توجه غربی‌ها به باستان‌شناسی ایران و خاور نزدیک جلب شد. اهمیت کتاب این محقق با عنوان «سفرنامه سرزمین‌های عربی» به‌خاطر استنساخ دقیق او از سنگ‌نوشته‌های تخت‌جمشید است. در ۱۸۰۸ «کلودیوس جیمز ریچ» (۱۷۸۲-۱۷۸۷) که به باستان‌شناسی علاقه وافری داشت، نمایشی سیاسی انگلستان در بغداد شد. انگلیسی دیگری به نام «هنری سی. راولینسون» (۱۸۹۵-۱۸۱۰) توانست سنگ‌نوشته مشهور و دور از دسترس صخره بزرگ بیستون واقع در ۳۰ کیلومتری غرب کرمانشاه را که در سال ۵۱۶ قبل از میلاد و به ۳ زبان حکاکی شده بود، استنساخ و ترجمه کند. این سنگ‌نوشته داستان نبرد داریوش، پادشاه ایران را برای رسیدن به تاج و تخت بیان می‌کند.

در سال ۱۸۸۲ «مارسل دیولافوا»ی فرانسوی با حمایت سفارت فرانسه در تهران امتیاز انحصاری کاوش



در محوطه‌های باستانی شوش را از ناصرالدین‌شاه گرفت. در این امتیاز تصریح شده بود که همه جواهرات و نبی‌ی از اشیایی که یافت می‌شود باید در اختیار دولت ایران قرار گیرد. دیولافوا



و همسرش جین به همراه ۲ فرانسوی دیگر به نام‌های «بابن» و «هوسی» به مدت ۲ سال در شوش به کاوش پرداختند و در این مدت اشیای فراوانی کشف و به پاریس منتقل کردند. در ماه مه ۱۸۹۵ دولت فرانسه حق انحصاری کشف آثار باستانی در سراسر ایران را گرفت. بر اساس این پیمان بناها و بازمانده‌های آثار تاریخی ایران به ۲ دسته تقسیم می‌شد: نخست، آثار باستانی که خارج از منطقه شوش به دست می‌آمد که مانند امتیاز دیولافوا با آنها رفتار می‌شد و دیگری، آثار باستانی پیدا شده در منطقه شوش که همه به تملک دولت فرانسه در می‌آمد. این امتیاز هیچ‌گونه محدودیت زمانی نداشت. پس از گرفتن این امتیاز دولت فرانسه کنت «جی‌ام.دومورگان» را به ایران فرستاد، او باستان‌شناسی معروف بود که در مصر کار می‌کرد. در سال ۱۸۹۸ دومورگان به همراه کشیشی به نام «شیل» که با فرهنگ ایران آشنا بود و زبان عیلامی می‌دانست به شوش رسید. دومورگان ۴ سال در شوش به کاوش‌های باستان‌شناسی پرداخت و ۱۲۰۰ کارگر را به کار



رضا شاه در سال۱۹۳۱ از آر تورپوپ و در سال ۱۹۳۵ از همسرش با اعطای مدال ویژه‌ای به خاطر خدمات‌شان در زمینه حفظ بقایای آثار تاریخی ایران تقدیر کرد

گرفت. یافته‌های او که ۵۰۰۰ اثر باستانی بود در ۱۸۳ بسته به پاریس فرستاده شد و در سالن ایران موزه لوور جای داده شد. برخی یافته‌های اولیه او در نمایشگاه ۱۹۰۰ پاریس به نمایش گذاشته شد. معروف‌ترین قطعه‌ای که دومورگان به فرانسه منتقل کرده است لوح حمورابی پادشاه کلد و عیلام است که «مجموعه قوانین اجرایی ایران در ۳۰ قرن قبل از هجرت بوده است». یافته‌های «دومورگان کشفیاتی حقیقتاً شگفت‌آور از بخش پیش از تاریخی ایران به نام عیلام است که پایتختش شهر تاریخی شوش بوده و دومورگان پیشینه آن را حدود ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تخمین زده است. دومورگان کاوش‌های کمتری در ری که نزدیک تهران واقع شده نیز انجام داد ولی کار او بر شوش متمرکز بود.

■ **پیمان ۱۹۰۰ و قدرت مطلق فرانسه**

مظفرالدین‌شاه در تاریخ ۱۱ آگوست ۱۹۰۰

تلخیصی از کتاب «تاراج بزرگ» و بازخوانی نحوه غارت آثار تاریخی ایران

همه چیز برای فروش



در حسین بازدید از پاریس پیمانی امضا کرد که بر اساس آن حق انحصاری و دائمی کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران به فرانسه اعطا شد.



امضاکننده فرانسوی وزیر امور

خارجه فرانسه، «لس. دلکس» بود. در مقدمه این پیمان آمده بود: «فطر به روابط مودت‌آمیزی که از دیرباز میان ایران و فرانسه وجود داشته است و با توجه به قراردادی که بین این ۲ کشور در تاریخ ۱۶ ذی‌القعدة ۱۳۱۲ (۱۲ مه ۱۸۹۵) بسته شده است و نیز با توجه به دستخط اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه در تاریخ جمادی‌الاول ۱۳۱۵، دولت ایران حق انحصاری و دائمی کاوش در سراسر ایران را به دولت جمهوری فرانسه واگذار می‌کند. ترتیب شرایط کار، تحقیق و مطالعه و اشیای مکشوفه از قرار مذکور در این پیمان است.» با دادن امتیاز انحصاری به دولت فرانسه دولت ایران این امتیاز را از دیگر دولت‌ها سلب کرد. از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸به سبب جنگ اول جهانی و جنگ در خاک ایران امکان کاوش وجود نداشت. انگلستان در سال ۱۹۱۸ ایران را به اشغال خود در آورد و به فرانسه اجازه نداد طعم این موفقیت در زمینه باستان‌شناسی را بچشد. به‌رغم داشتن امتیاز انحصار باستان‌شناسی و نیز به‌رغم سلطه مقتدرانه فرانسویان در عرصه باستان‌شناسی در بین‌النهرین، فرانسویان در فاصله سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴ هیچ کار باستان‌شناسی در ایران انجام ندادند. ظاهراً

ایران موفق شده بود جلوی کاوش‌های فرانسویان را در این دوره بگیرد و بدین ترتیب گنجینه‌های کهن ایرانیان بخوبی با انحصار فرانسویان محافظت شد، چون عملاً هیچ کاوشی در طول دوره ۳۰ ساله‌ای که امتیاز انحصاری به فرانسه اعطا شده بود انجام نگرفت. در سال ۱۹۲۳ دولت فرانسه جانشینی برای دومورگان تعیین کرد و تمایل خود را به از سرگیری باستان‌شناسی در ایران اعلام کرد ولی با درگذشت جانشین تعیین شده، ۲ تا سال برای دومورگان جانشینی وجود نداشت.

■ **ورود آمریکا و نقش فروغی**

تأسیس دانشگاه شیکاگو و سرمایه‌گذاری بنیاد شرق‌شناسی راکفلر در قبل از دهه ۱۹۲۰ نقش اساسی در باستان‌شناسی ایران، بین‌النهرین و مصر ایفا کرد. در پاییز ۱۹۱۸ گروهی امدادگر از آمریکا به ایران آمدند تا به قربانیان قحطی بزرگ سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۷ کمک کنند. گروه امداد به رهبری «هری پرت جودسون» رئیس دانشگاه شیکاگو از بین‌النهرین بازدید و در راه بازگشت به آمریکا در بغداد توقف کرد. فرمانده نیروهای اشغالگر انگلستان در بین‌النهرین سرلشکر «ویلیام

مارشال» این پیام را به لندن مخابره کرد که

هدف واقعی آمریکایی‌ها از بازدید ایران کمک به قحطی‌زدگان نبوده، بلکه تلاش برای دستیابی به امتیاز نفتی بوده است. با در نظر گرفتن رابطه جودسون با بنیاد راکفلر و شرکت استاندارد اویل، سوءظن انگلیسی‌ها قابل درک است. به نظر می‌رسد جست‌وجو برای دستیابی به آثار باستانی به جای نفت انگیزه قوی‌تری برای سفر جودسون بوده است. کمی بعد از بازگشت جودسون به آمریکا «جان دی. راکفلر» پسر، بنیاد شرق‌شناسی را در سال ۱۹۱۹ بنا نهاد.

در نهایت فشارهای دیپلماتیک آمریکا بر فرانسه منجر به عقد قراردادی بین ایران و فرانسه در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۲۷ شد. طبق این قرارداد فرانسویان متعهد شدند از حقوق خود در معاهده ۱۹۰۰ دست بکشند. در عین حال ماده اول این معاهده ریاست آثار باستانی ایران را به مدت ۲۰ سال در اختیار فرانسویان قرار می‌داد که برای این منظور هم «آندره گدار» فرانسوی انتخاب شد. در این وضعیت «آرتور پوپ» آمریکایی از موثرترین



«هارت» وزیر مختار آمریکا در ایران در گزارش‌های خود از تلاش‌ها و حمایت‌های فروغی یاد می‌کند و حمایت‌های او را تعیین‌کننده می‌داند

افراد در رفع این انحصار فرانسویان و باز کردن پای آمریکایی‌ها به مساله بود. او که اطلاعات فراوانی از فرهنگ و هنر اسلامی داشت در سال ۱۳۰۴ وارد ایران شد و در پی رفت و آمدها و تلاش‌های فراوانش برای معرفی هنر ایران، به رضا شاه نزدیک شد و مورد حمایت او قرار گرفت. پوپ در مدت اقامت و حضور خود در ایران اقدام به خارج کردن آثار ارزشمندی از ایران کرد. یکی از مهندسان معماری آمریکایی به نام «هایرون اسمیت» به دزدیده شدن مجرایی ۱۳۰۰ ساله در مدرسه‌ای مذهبی در اصفهان و فروختن آن به موزه هنر متروپولیتن نیویورک توسط

پوپ و باندش اشاره می‌کند. به‌رغم همه این دزدی‌ها اما رضا شاه در سال۱۹۳۱ از او و در سال ۱۹۳۵ از همسرش با اعطای مدال ویژه‌ای به خاطر خدمات‌شان در زمینه حفظ بقایای آثار



تاریخی ایران تقدیر کرد. پوپ علاوه بر حمایت مستقیم رضاشاه از حمایت‌های محمدعلی فروغی و پسرش محسن فروغی نیز بهره‌مند بود و بسیاری از دزدی‌های خود را با پشتیبانی این دو انجام می‌داد. بعد از لغو معاهده ۱۹۰۰ که امتیاز کاوش‌های باستانی در ایران را به کلی در اختیار فرانسه قرار می‌داد تلاش‌های پوپ و عوامل داخلی ایران برای تصویب قانونی جایگزین شروع شد که در نهایت این قانون با عنوان «قانون حفظ آثار ملی» در ۳۰ نوامبر ۱۹۳۰ به تصویب مجلس رسید. «هارت» وزیر مختار آمریکا در ایران در گزارش‌های خود از تلاش‌ها و حمایت‌های فروغی یاد می‌کند و حمایت‌های او را تعیین‌کننده می‌داند.

ماده ۱۸ این قانون به کاوشگر اجازه می‌دهد سهم خود را بدون پرداخت هزینه و مانع صادر کند: «صدور اشیایی یافت شده در کاوش‌های علمی با اجازه دولت انجام می‌شود و خروج سهم کاوشگر از کشور تحت هر شرایطی از طرف دولت مجاز و از همه انواع هزینه‌ها و مالیات‌های گمرکی معاف است.» بعد از تصویب این قانون بود که راه ورود موزه‌های آمریکایی به ایران برای گرفتن امتیازهای باستان‌شناسی باز شد. اولین تقاضا برای کاوش‌های باستان‌شناسی دقیقاً ۳ روز پس از تصویب قانون جدید در تاریخ ۶ نوامبر ۱۹۳۰ از سوی نماینده موزه دانشگاه پنسیلوانیا داده شد. دیگر موسسه‌ای که در ایران برای کاوش‌های باستان‌شناسی موفق به اخذ مجوز از طرف دولت ایران شد، موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو بود. در اوایل دسامبر ۱۹۳۰ پروفسور «جیمز هنری برستید» درخواست خود را برای اعطای حق بازسازی و مرمت تخت جمشید از طریق پروفسور «ارنست هرتسفلد» مشاور آلمانی گروه، تقدیم دولت ایران کرد. این درخواست در هیات وزیران مطرح شد و با وجود حامیان اعطای این مجوز در داخل دولت، در کوتاه‌ترین زمان ممکن جواب مثبت به موسسه شرق‌شناسی داده شد. فروغی این بار هم برای اعطای امتیازی به آمریکایی‌ها تلاش‌های فراوانی کرد که وزیرمختار آمریکا در ایران به حمایت‌های فروغی برای اعطای این مجوز اشاره می‌کند: «حامی اصلی درخواست‌های آمریکاییان

در جلسه هیأت وزیران، وزیر امور خارجه فروغی بود و نیز او بود که پس از آنکه تصور می‌شد قانون آثار ملی در کمیسیون رد شده است، بزرگ‌ترین کمک را برای تصویب شتابزده آن کرد.» با شروع عملیات بازسازی توسط موسسه، اشیای و اقام ارزشمندی یافت شد که باعث شگفتی اعضای گروه شد؛ ۲ جفت لوح یکی از طلا و دیگری از نقره و از آن جالب‌تر ۳۰ هزار لوح گلی که از دوره عیلامی‌ها به جا مانده بود و کتیبه‌های فوق‌العاده به همراه مجموعه گسترده‌ای از ابزار دست‌ساز که توجه گروه را به خود جلب کرده بود.

یادداشت

مزایده تاریخ در بازار قدرت

- صادق فرامرزی

۱- «دیروز گاو سنگی بزرگی را که در روزهای اخیر پیدا شده است، با تأسف تماشا کردم؛ حدود ۱۲ هزار کیلو وزن دارد. تکان دادن چنین توده عظیمی غیرممکن است. بالاخره نتوانستم بر خشم خود مسلط شوم، پتکی به دست گرفتم و به جان سرستون سنگی افتادم و با عصبانیت ضرباتی به او زدم. سرستون در نتیجه ضربات پتک مثل میوه رسیده از هم شکافت، یک تکه سنگ بزرگ از آن پرید و از جلوی پای ما رد شد، اگر با چالاکي خود را کنار نمی‌کشیدم، پای‌مان را خرد می‌کرد». این بند تلخ از خاطرات «ژان دیولافوا» زمانی تلخ‌تر می‌شود که مکان زخداد آن را متوجه شویم، بله! متأسفانه این تنها نقطه‌ای کوچک از خاطره یک فرانسوی از حضورش در کاخ آپادانا شوش در حین حفاری و کاوش برای کشف آثار باستانی است که در نهایت عده آنها سر از موزه لوور فرانسه در آوردند. اسفند سال ۹۶ و زمانی که رئیس موزه لوور در برابر یکی از خبرنگاران که با بازخوانی این بخش از خاطرات «ژان دیولافوا» نفرش را جویا شده بود قرار گرفت، پاسخی متکبران‌ه داد و گفت: «در مورد ایران این اقدام کاملاً قانونی بوده و حضور باستان‌شناسان به دعوت طرف ایرانی بود. اواخر قرن ۱۹ باستان‌شناسان فرانسوی به ایران آمدند و سال‌های بسیار زیادی در ایران به کاوش پرداختند، آثاری از این کاوش‌ها به موزه ملی ایران آمد و آثاری نیز به عنوان تشکر به لوور اهدا شد. دولت وقت ایران در آن زمان به دلیل حجم بسیار زیاد آثار کشف‌شده از فرانسه قدردانی کرد.»

۲- لوور، لوور، لور، لوبر و «لوور»، شاید این گاف یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی را بتوان آخرین اتفاق ثبت شده در «حافظه جمعی» ایرانیان با محوریت تاریخ و میراث باستانی کشور دانست؛ مزاحی تلخ که در آن بیگانگی از تاریخ و میراثی غارت شده موج می‌زد. این طبیعی است که یک انسان حتی در عالی‌ترین سطوح حکومتی نیز به موزه‌گردی و گشت و گذار فرهنگی علاقه‌ای نداشته باشد واسم مشهورترین موزه جهان را نداند، شاید شبیه آن باشد که یک نفر هیچ‌وقت با نام «سانتیاگو برنابئو»، «الیاس آرنّا»، «جوزپه مه‌آترا» و… به‌عنوان مشهورترین استادیوم‌های جهان مواجه نشود. اما حکایت این گاف فراتر از یک اشتباه تابهی آنچنان که خود نماینده مورد نظر مدعی بود یا عدم علاقه به تاریخ و موزه‌گردی آنچنان که به اذهان متبادر شد، خلاصه‌ای از فراموشی یک واقعه روی‌داده یعنی غارت بخش عمده آثار باستانی کشورمان است. کنار آمدن با این واقعه تلخ آنقدر ناهیدنی شده که حتی محل نمایش این جنایت برای بسیاری نه تنها شناخته شده نیست که حتی به گوش‌شان هم نرسیده است؛ عادت به از دست دادن یک تملک تاریخی که حالا با افتخار اجازه نمایش موقت آن را به دست می‌آوریم و آن را بخشی از پیروزی‌های دیپلماسی خود تصور می‌کنیم.

۳- آتش‌سوزی کلیسای قدیمی نوتردام پاریس فراتر از جنجال خبری و مراتب تلافی‌ی که از سمت تعداد زیادی از روسای ملل مختلف ابراز شد، می‌توانست جرقه‌ای از میزان زیاد حساسیت‌زدایی ایرانیان نسبت به گذشته‌ای غارت شده باشد. فراموش کردن ساده آنچه در سده نوزدهم و بیستم بر میراث باستانی گذشت شاید یکی از روشن‌ترین نشانه‌ها نسبت به فراموشی ملی پیرامون بخشی از عواقب نفوذ گسترده دولت‌های خارجی در خاک ایران باشد. حساسیت عمومی در میان نخبگان اجتماعی جهت اثبات مسودت میان خود و یک میراث سوخته در پایتخت فرانسه هرچند می‌تواند نشانه‌ای از فرهنگ‌دوستی هر انسان علاقه‌مند به تاریخ باشد اما به شکلی برجسته ادله‌ای از بی‌اعتنایی نسبت به میراث غارت شده‌ای است که برای نمایش چند ماهه آن باید سال‌ها مذاکره کرد و تعهد داد. اما روی حزن‌آور دیگر این مساله را می‌توان در شکل یافتن یک موج ناسیونالیسم‌نژادپرستانه حول تاریخ ایران باستان دانست که مدعیان و قهرمانان خود را با قالب کسانی تعریف می‌کنند که بیشترین نقش را در تاراج میراث باستانی این کشور داشته‌اند. عدم بازخوانی صحیح تاریخ قاجار و پهلوی و کفایت به برخی وجوه سیاسی کلان این حکومت‌ها باعث شده امروزه روز عدم اطلاع از ملیت‌زدایی شکل گرفته در برمه استبداد پهلوی خود را با بازتولید یک نوستالژی ناسیونالیستی و نژادی تبدیل به جریانی مدعی ایران‌دوستی و میراث‌دار بودن تاریخ غنی کشورمان کند. نوتردام در آتش سوخت ولی این آتش‌سوزی تبدیل به محلی برای انسجام ملی فرانسوی‌ها نسبت به گذشته تاریخی‌شان شد اما میراث غارت شده تاریخی ایران که به بهای عدم کفایت حکام به تاراج رفت حتی در جهت تبیین عاملیت بیگانگان در یک عقب‌ماندگی تاریخی مورد بازخوانی ایرانیان قرار نگرفته است. در این میان شاید مهندسی معکوس روند این تاراج کمکی برای یافتن جعبه سیاه تاریخ کشورمان باشد.

